

چکیده

هندوستان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کشورهای در حال توسعه، در سال‌های اخیر در تلاش بوده تا نقش مهم‌تری برای تأمین منافع ملی و حفظ امنیت ملی خویش در دو عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا نماید. در این میان، یکی از مهم‌ترین و نزدیک‌ترین مناطق دارای اهمیت در بحث امنیت منطقه‌ای هند، منطقه خلیج فارس است. با توجه به ملاحظات موجود، هندوستان در صدد است برای تأمین امنیت ملی خویش، به‌ویژه در حوزه انرژی، روابط ژئواستراتژیک خود را با کشورهای حوزه خلیج فارس گسترش دهد و عمق بخشد. هدف اصلی در مقاله پیش رو، بررسی چارچوب سیاست‌ها و راهبردهای هندوستان برای گسترش روابط خود با کشورهای تولیدکننده نفت و گاز در منطقه خلیج فارس و نیز برپاداری ثبات منطقه‌ای برای تداوم دسترسی به این منابع است. همچنین نقش ساختار نظام بین‌المللی در شکل‌دهی به این سیاست‌ها و راهبردها نیز مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. از این منظر، فرضیه اصلی در این مقاله عبارت است از آنکه تلاش هند برای گسترش همکاری‌های منطقه‌ای با کشورهای حوزه خلیج فارس، تحت تأثیر ساختار نظام حاکم بر روابط بین‌الملل بوده و از الگوی «وابستگی متقابل»، در حال تحول به نوعی الگوی «هویت‌ساختی» با تأکید بر ارزش‌های حاکم بر روابط بین‌الملل در دوران کنونی است. تأثیر چنین تغییر و تحولی در سیاست خارجی هند بر روابط این کشور با کشورهای منطقه خلیج فارس، به‌ویژه ایران، از جمله دیگر مباحثی است که در این مقاله مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

کلیدواژه‌ها: وابستگی متقابل، سازه‌انگاری، هندوستان، خلیج فارس، ایران، انرژی

* دکتری مطالعات بین‌الملل از دانشگاه جواهر لعل نهرو (هند) و استادیار مهمان در دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران
mandana.tishehyar@gmail.com

مقدمه

یکی از مهم‌ترین تحولاتی که در جهان اقتصاد در دوران کنونی رخ داده، تحول مفهوم سنتی «بازار» به مفهوم مدرن «مارکت» و تغییر دوباره آن به مفهوم «بازار» براساس رهیافت نسبی‌گرایانه حاکم بر دوران پسامدرنیته است. مهم‌ترین عامل در معاملات سنتی در بازار در دوران پیشامدرن، روابط فردی میان دو سوی یک معامله در امور بازرگانی و اقتصادی بود. هم‌گونی‌های قبیله‌ای، قومی، نژادی، زبانی و مذهبی در کنار اشتراکات فرهنگی و ارزش‌های هویتی، نقش مهمی در پیشبرد روابط تجاری میان بازرگانان بازی می‌کردند. این وضعیت با گسترش نظم نوین اقتصادی در جهان در دوران مدرن، رفته‌رفته دچار دگرگونی شد. در این دوران، به خاطر گسترش دامنه بازرگانی از سطوح فردی و منطقه‌ای به سطح تجارت بین‌المللی و شکل‌گیری شرکت‌های چند ملیتی، از اهمیت روابط شخصی میان طرفین معامله کاسته شد. در برخی موارد، طرفین حتی همدیگر را نیز در طول انجام معامله نمی‌دیدند و نمی‌توانستند تفاوت‌ها و یا شباهت‌های یکدیگر را دریابند.

رفته‌رفته با آمدن بازیگران تازه به بازارهای بین‌المللی گوناگون، سلطه قدرت‌های اقتصادی انحصاری شکسته شد و تولیدکنندگان از ابزارهای تبلیغاتی برای جلب مشتریان بیشتر، استفاده کردند. از این زمان به بعد، تبلیغات نقشی کلیدی در پیوند دادن فروشندگان و خریداران در سراسر جهان ایفا کرد. سرمایه‌گذاران از فناوری‌های نوین ارتباطی نیز برای معرفی کالاهای خود استفاده کردند. از سوی دیگر، به دنبال گسترش روندهای جهانی شدن در حوزه‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و غیره، تحولی بزرگ در بازارهای مالی جهان رخ داد. در این هنگام، از یک سو شرکای بازرگانی دیگر تنها افراد و شرکت‌های ملی و یا چندملیتی نیستند و حکومت‌ها نیز شروع به مشارکت در بازارهای بین‌المللی برای پیشبرد منافع ملی خود کرده‌اند. از سوی دیگر، پیوندهای محکم میان منافع اقتصادی کشورهای گوناگون، به‌ویژه در چارچوب نظام سرمایه‌داری، روابط گسترده و عمیقی را میان شرکای بازرگانی درست کرده است.

در این میان، گذار بازارهای بین‌المللی از دوران ستیز با یکدیگر به عصر رقابت‌ها و سپس به وضعیت تا حدی همکاری‌جویانه کنونی، نوعی وابستگی متقابل اقتصادی را پدید آورده است.

در این بازار بزرگ جهانی، اشتراکات فرهنگی و هویتی و نیز هم‌گونی‌های سیاسی و ایدئولوژیک بار دیگر نقش‌های مهمی بازی می‌کنند در این نظم نوین اقتصادی جهانی، امنیت اقتصادی هر یک از بازیگران، شامل افراد، شرکت‌ها و دولت‌ها، به ناچار با امنیت دیگر بازیگران پیوند خورده است.

با در نظر گرفتن این ملاحظات، امروزه همکاری‌های اقتصادی در چارچوب‌های راهبردی بر پایه الگوهای امنیت دسته‌جمعی، بازتعریف شده‌اند. از این نگاه، تهدید منافع برخی اعضا از راه خودداری از فروش برخی کالاهای ویژه یا تحریم در انتقال کالاها از برخی راه‌ها از کشورهای صادرکننده به بازارهای مصرف، می‌تواند ائتلافی جهانی برای حل مشکلات پیش آمده یا تحمیل شرایطی ویژه به برخی بازیگران، فراهم آورد.

بنابراین، یکی از مهم‌ترین الزامات دستیابی، پایداری و افزایش منافع اقتصادی واحدهای سیاسی، درک گفتمان اقتصادی مسلط بر جامعه جهانی و آغاز گفتگو با دیگر بازیگران در چارچوب این گفتمان است. از این رو، انتظار می‌رود تفاوت‌های گسترده در ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای شریک در امور بازرگانی، کم‌کم موانعی برای گسترش همکاری‌های اقتصادی به‌شمار آیند. به‌ویژه، این مشکل هنگامی بیشتر آشکار خواهد شد که برخی بازیگران نخواهند بر پایه قواعد نوین جهانی شده کار کنند و الگوها و قوانین پذیرفته شده مشترک را رد نمایند.

بر اساس چنین رهیافتی درباره روابط میان بازیگران گوناگون در ساختار نظام بین‌المللی، نویسندگان در این نوشتار تلاش خواهد کرد تا نشان دهد تفاوت‌های گفتمانی میان رهیافت‌های حاکم بر سیاست خارجی هندوستان با سیاست‌های خارجی کشورهای منطقه خلیج فارس، تاثیر مستقیمی بر روابط اقتصادی آنان داشته است. توانایی هندوستان در شکل‌دهی به چارچوبی مشترک بر پایه گفتمانی نوین برای پیوند دادن کشورهای منطقه خلیج فارس به ارزش‌های حاکم بر جامعه جهانی، از دیگر موضوعاتی است که در این نوشته بدان پرداخته خواهد شد.

1. Self-help System
2. Constructivism
3. Rationalism

بازتعریف منافع و هویت کشورها در چارچوب جامعه جهانی

در سال‌های نخست هزاره نوین، همگان درباره گونه تازه‌ای از وابستگی متقابل، در چارچوب مفهوم «جهانی شدن» سخن می‌گویند. در واقع، جهانی شدن را می‌توان تشدید آنچه از دهه ۱۹۷۰ به‌عنوان افزایش وابستگی متقابل میان بازیگران گوناگون شناخته شد، نامید. در این شرایط نوین، حاکمیت ارزش‌هایی مانند لیبرالیسم و مردم‌سالاری پس از پایان جنگ سرد، روندهای نوینی را برای درست کردن حکومت‌های لیبرال دموکرات در کشورهای گوناگون جهان پدید آورده است. در این حالت، ارزش‌های مشترک میان این واحدها، می‌تواند چالشی جدی در برابر نظام خود - یاری^(۱) که بر اساس رهیافت نو واقع‌گرایی بر جهان دوران جنگ سرد حاکم بود، تلقی شود.^۱

در واقع، دهه ۱۹۹۰ شاهد پدید آمدن رهیافت نوین سازه‌انگاری (هویت‌ساختی)^(۲) در تحلیل‌ها و نظریه‌های روابط بین‌الملل بوده است. تاثیر این گونه نظریه‌ها بر روابط بین‌الملل در این سال‌ها بسیار چشمگیر بوده؛ به گونه‌ای که این رهیافت به یکی از مهم‌ترین گفتمان‌های مسلط در این حوزه مطالعاتی بدل شده است. اندیشمندان رهیافت‌های سازه‌انگانه با رد مفاهیم عقل‌گرایانه حاکم بر رهیافت‌های نواقع‌گرایی و نولیبرالیسم، تلاش کرده‌اند از منظری جامعه‌شناختی به سیاست جهان بنگرند. آنان بر نقش ارزش‌های هنجاری بیش از ساختارهای مادی تاکید می‌نمایند، به نقش هویت‌ها در شکل‌دهی به منافع و سیاست‌ها توجه دارند و معتقدند که ساختارها و کارگزاران در رابطه‌ای متقابل، بر یکدیگر اثرگذارند.^۲ دلیل اصلی پدید آمدن نظریه‌های هویت‌ساختی اجتماعی در قلمرو روابط بین‌الملل، شکست نظریه‌های پیشین برای تبیین شیوه شکل‌گیری منافع و هویت‌های واحدهای بازیگر در عرصه نظام بین‌الملل بوده است.^۳

گفتگو میان نو واقع‌گرایان و نولیبرال‌ها تنها در چارچوب خردگرایی^(۳) ای صورت می‌گرفت که بر پایه آن، رفتار کلیه نهادها و فرایندها به دقت قابل تبیین بود. براین اساس، نهادها اگرچه ممکن بود رفتار خود را تغییر دهند، هویت‌ها و منافع خود را هیچ‌گاه تغییر نمی‌دادند. مفهوم خود - یاری در رهیافت نواقع‌گرایانه خود نشان از وجود فضای رقابتی، پیچیدگی مفهوم امنیت و

سختی شکل‌گیری اقدام جمعی داشت.^۴ در واقع، نظام خود-یاری نمی‌توانست تبیین‌کننده تعاملات گسترده میان واحدها باشد. در حالی که برخی لیبرال‌ها نیز این برداشت از نظام بین‌الملل را پذیرفته بودند، نظریه‌پردازان رهیافت‌های هویت‌ساختی از امکان تغییر مفاهیم «خود» و «منافع» سخن به میان آوردند و تلاش کردند تا منافع را در چارچوبی جامعه‌شناختی بازتعریف کنند. آنها برتری ساختار بر فرایند را نپذیرفتند و گفتند که فرایند تغییر در منافع و هویت‌ها، ساختار را نیز به دنبال خود تغییر خواهد داد. آنان معتقد بودند که نظام خود-یاری نیز بیش از آنکه ناشی از ساختار حاکم بر روابط بین‌الملل باشد، در فرایند شکل‌گیری هویت‌ها و منافع به وجود آمده است. بنابراین سیاست قدرت و ساختار آن، نهادهایی ثابت نیستند و به گفته آلکساندر ونت، ساختار خود حاصل تعامل میان دولتهاست و نه تحمیل‌گر وضعیتی ثابت به آنها. رهیافت هویت‌ساختی مبتنی بر دو پایه اصلی است: ۱. ساختارهای جوامع انسانی بر پایه ایده‌های مشترک شکل می‌گیرند و نه براساس نیروهای مادی؛ و ۲. هویت‌ها و منافع بازیگران نیز ثابت و از پیش تعریف شده نیستند و آنها هم بر اساس همین ایده‌های مشترک شکل می‌گیرند. به این ترتیب، ساختار حاکم بر نظام بین‌المللی بر اساس تعاملات اجتماعی میان بازیگران شکل می‌گیرد. بنابراین، اساس ساختار لزوماً نباید خود-یاری باشد و می‌تواند به صورت مشارکتی و دسته‌جمعی نیز اداره شود. در واقع، ساختار تنها هنگامی به سوی نظام خود-یاری میل می‌کند که رقابت میان بازیگران برای کسب منافع و افزایش ضریب امنیت خود، تنها در صورت کاهش منافع و امنیت رقیب به دست آید. اما اگر برداشتی همکاری‌جویانه از امنیت ارایه شود، بازیگران می‌توانند منافع و امنیت خود را بدون خدشه وارد ساختن به منافع و امنیت دیگری، پی‌گیرند.^۵ در این برداشت از روابط بین‌الملل، ویژگی‌های فرهنگی و هویتی بازیگران از اهمیت بارزی در شکل‌دهی به نوع روابط میان آنها برخوردار می‌شود. در واقع، این نوع برداشت آنها از خود و دیگری است که به آنها می‌گوید چگونه با یکدیگر رفتار کنند. بنابراین، می‌توان از راه گسترش روابط میان دولتها و ملت‌ها، به الگوهای فرهنگی و ارزش‌های هویتی یکسان و

1. Collective self-esteem

2. State-society

مشابهی دست یافت که بیش از ستیز و یا رقابت، مبتنی بر شکل‌گیری روابط همکاری‌جویانه میان این بازیگران باشند. از این منظر، منافع واحدها امری جدای از هویت آنها نیست و برساخته‌ای است که از تعاملات میان واحدها با یکدیگر ناشی می‌شود.^۶

با این همه باید به یاد داشت که توجه به نقش هویت‌ها و منافع، لزوماً به معنای آن نیست که ما باید سطح تحلیل خرد را برگزینیم و از تحلیل کلان روابط حاکم میان واحدها در بمانیم. در واقع همین فرایند برسازی اجتماعی هویت‌ها و منافع، خود ساختاری کلان را پدید می‌آورد که در چارچوب آن می‌توان به بررسی روابط حاکم بر نظام بین‌الملل پرداخت. البته باید توجه داشت در این تعریف نوین، نظام بین‌الملل بیش از آنکه ماهیتی مادی داشته باشد، براساس ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر آن تعریف می‌شود.^۷

بر اساس همین نگاه ارزشی به ساختار اجتماعی روابط بین‌الملل است که نظریه‌های هویت‌ساختی دیدی خوش‌بینانه‌تر نسبت به واقع‌گرایان که نگاهی مادی به ساختار سیاست بین‌الملل دارند، ارایه می‌دهند.^۸ البته قدرت‌های مادی نیز همچنان دارای اهمیت هستند، اما کارکرد آنها در چارچوب برداشتی اجتماعی از ساختار نظام بین‌الملل تعریف می‌شود. در چنین شرایطی، بازیگران غیردولتی در هر دو سطح ملی و فراملی می‌توانند نقش‌هایی مهم و گاه سرنوشت‌ساز در روابط بین‌الملل ایفا کنند. این بدان سبب است که آنان می‌توانند در شکل‌دهی به هویت‌ها و منافع، تاثیرگذار باشند. تا پیش از این و مطابق الگوی لیبرال‌ها، منافع اصلی در سه عامل بقای واحدها، استقلال آنها و پیشرفت اقتصادی آنها تعریف می‌شد.^۹ اما در رهیافت‌های هویت‌ساختی، عامل دیگری به نام «احترام به خودِ جمعی»^(۱) نیز وجود دارد. این مفهوم به معنای نیاز یک گروه به داشتن احساس خوب و احترام به خود است. این چهار عامل را می‌توان عناصر اصلی شکل‌دهنده به پدیده جامعه-دولت^(۲) و سیاست خارجی واحدهای عضو جامعه-دولت جهانی در عصر پسامدرن دانست.

به این ترتیب، با گذر از سه مرحله سنت، مدرنیته و پسامدرنیسم، تاکنون ما شاهد گذار جهان از مرحله ستیز میان بازیگران عرصه بین‌المللی، به رقابت میان آنها و سپس شکل‌گیری روابط دوستانه و همکاری‌جویانه میان ایشان بوده‌ایم. در مرحله ستیز، بازیگران وجود دیگری را

تهدیدی برای زندگی و آزادی خود می‌دانستند و چاره‌ای جز نبرد برای برتری یافتن نداشتند.^{۱۰} اما در حالت رقابت، بازیگران موجودیت دیگری را به رسمیت می‌شناختند و تنها به رقابت بر سر منافع، بدون تلاش برای نابودسازی کامل حریف، می‌پرداختند. به همین دلیل بود که از دوران وستفاليا تاکنون، طی چهار سده گذشته از شمار موارد نابودی کامل دولت‌ها، به‌عنوان مهم‌ترین بازیگران عرصه بین‌المللی، کاسته شده است. در واقع، در وضعیت رقابت میان واحدها، نفس به رسمیت شناخته شدن حق موجودیت یک واحد سیاسی، زمینه را برای تداوم بقای این واحد، هرچقدر هم که کوچک و بی‌اهمیت باشد، فراهم می‌کند.^{۱۱} البته برخلاف روابط دوستانه، شناسایی موجودیت یکدیگر، به معنای کاهش اختلافات و ستیزه‌جویی‌ها میان رقبای نیست. سرانجام، در ساختار مبتنی بر دوستی، نه تنها نظام عدم به کارگیری خشونت در روابط میان واحدها حاکم است و مشکلات بدون دست یازیدن به جنگ حل و فصل می‌شوند، بلکه اگر منافع یکی از آنها تهدید شود، آنان برای رفع این تهدید به صورت گروهی و دسته‌جمعی وارد عمل می‌شوند. در واقع، هنجارهای شکل‌دهنده به هویت‌های میان دوستان، در فرهنگ و ساختارهای داخلی آنها نهادینه شده و بنابراین، دیگری، به پاره‌ای از خود تبدیل شده است. روابط ژاپن و ایالات متحده آمریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم، نمونه خوبی از روابط دوستانه به‌شمار می‌رود که با وجود اختلاف نظر، آنان هرگز از خشونت و یا ابزار نظامی برای حل این مشکلات استفاده نکرده‌اند و امنیت یکی، به منزله امنیت دیگری بوده است. البته اگرچه در هنگامه کنونی دو وضعیت پیشین نیز به زندگی خود ادامه داده و هنوز وجود دارند، اما می‌توان گفت که امروزه روابط همکاری‌جویانه بر الگوهای پیشین برتری یافته است.

رهیافت هویت‌ساختی هند در تامین امنیت انرژی خود در غرب آسیا

در چنین نظام جهانی، هندوستان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کشورهای در حال توسعه، در تلاش است تا نقشی سازنده برای دستیابی به منافع ملی و حفظ امنیت ملی خود ایفا کند. اگرچه ساختار حاکم بر جامعه هند بیشتر مبتنی بر ارزش‌های سنتی‌ای است که عمیقاً ریشه در فرهنگ و تمدن باستانی این سرزمین دارند و فرایند نوسازی اجتماعی در این جامعه هنوز کامل

طی نشده، ساختار سیاسی این گول آسیایی در نوعی هماهنگی و سازواری با نظم نوین جهانی شکل گرفته است.

هندوستان به عنوان دومین کشور پرجمعیت جهان و نیز هفتمین سرزمین گسترده در جهان که از نیروی نظامی توانمند و رشد فناورانه، صنعتی و اقتصادی چشمگیری برخوردار است، در میان کشورهای پر فوذ جهان جای گرفته است. از نظر بسیاری از تحلیلگران، هندوستان به عنوان یک قدرت هسته‌ای و به خاطر رشد اقتصادی پرشتاب خود در سال‌های اخیر، در حال پیوستن به باشگاه قدرتمندان جهان می‌باشد.^{۱۲} در واقع، نظام مردم‌سالارانه و غیر متمرکز حاکم بر ساختار سیاسی این کشور که مبتنی بر ارزش‌های جهانی شده است، ابزاری مهم به دست سیاستمداران هندی برای گسترش روابط با جامعه جهانی داده و صحنه را برای نقش آفرینی این کشور در عرصه نظام‌های منطقه‌ای، قاره‌ای و بین‌المللی فراهم آورده است.

با این همه، اگر هند بخواهد جایی در میان قدرت‌های بزرگ جهانی برای خود دست‌وپا کند، باید رفاه اقتصادی را در سراسر شبه‌قاره گسترش دهد و به رشد اقتصادی پایداری دست یابد. یکی از مهم‌ترین چالش‌هایی که در راه دستیابی به این هدف پیش روی این کشور تازه‌صنعتی شده وجود دارد، کمبود منابع انرژی است. اگرچه هند یکی از پرمصرف‌ترین کشورها در زمینه انرژی است، این کشور در درون سرزمین خود به اندازه نیازش ذخایر انرژی ندارد. در واقع، جایگاه هند در زمینه رتبه‌بندی جهانی در مورد منابع فسیلی، چندان مطلوب سیاست‌گذاران این کشور نیست. اگرچه هند در رتبه‌های بیست و پنجم و بیست و سوم در زمینه دارا بودن ذخایر گاز طبیعی و نفت خام جای دارد، تنها ذغال سنگ که ۵۳ درصد انرژی مصرفی در این کشور را به خود اختصاص داده، به طور کامل در داخل تولید می‌شود. بنابراین، روشن است که میزان اندک ذخایر انرژی، نمی‌تواند پاسخگوی رشد اقتصادی سالانه بیش از ۷ درصد در این کشور باشد.

اتکای هند به واردات سوخت و انرژی، بیش از هر زمان دیگری طی دو دهه اخیر که این

1. Doctrine

کشور برنامه‌های توسعه اقتصادی گسترده‌ای را در پیش گرفته، آشکار شده است. پیش‌بینی شده است که تقاضای هند برای نفت و گاز در طول دو دهه آینده افزایش چشم‌گیری یابد. بنابراین، برای آنکه این کشور بتواند رشد اقتصادی خود را در سطح کنونی نگه دارد، نیازمند افزایش واردات انرژی به طور گسترده است. از این رو، سیاست‌گذاران هندی در تلاشند تا راه حلی بلندمدت برای تامین امنیت انرژی مورد نیاز خود بیابند.

یکی از نزدیک‌ترین مناطقی که می‌تواند نیاز گسترده هند به واردات انرژی را تامین نماید، منطقه خلیج فارس است. برای تامین این هدف، هند نیازمند دنبال کردن روابط راهبردی خود با کشورهای تولیدکننده انرژی در این منطقه می‌باشد. نظر به اهمیت دستیابی به امنیت انرژی، سه انگیزه اصلی در پشت سر منافع هند در منطقه خلیج فارس وجود دارد: نخست، نیاز این کشور به انرژی وارداتی؛ دوم، ملاحظات امنیتی از منظر ژئوپلیتیک منطقه؛ و سوم، تلاش هند برای برپاداری توازن قوا میان خود و دو کشور همسایه‌اش. حضور گسترده پاکستان که دشمن قدیمی هند به‌شمار می‌آید، و چین که رقیب قدرتمند این کشور است، در منطقه خلیج فارس ضرورت حضور فعال هند در این منطقه را افزون می‌کند. با این همه، با آنکه هندوستان از ابعاد نظامی، سیاسی و اقتصادی قدرتی نوپدید به‌شمار می‌رود، اما دیپلماسی خلیج‌فارسی هند برای یافتن جای پای محکم برای این کشور در این منطقه مهم از جهان، چندان چشم‌گیر نبوده و به پای تلاش‌های چین و پاکستان در این منطقه نرسیده است. به جز برخی موارد استثنایی، می‌توان گفت که دیپلماسی هند در منطقه انرژی خیز خلیج فارس در مجموع چندان پی‌گیرانه، رقابتی، شفاف و در حد انتظار نبوده است.

در واقع، با آنکه هندوستان دومین جمعیت بزرگ مسلمانان جهان را پس از اندونزی در خود جای داده و پیوندهای دیرینه‌ای با کشورهای مسلمان‌نشین حاشیه خلیج فارس داشته است، دهلی‌نو همچنان در پشت سر پکن که به طور آشکاری همانندی‌های فرهنگی کمتری با مردمان این منطقه دارد، جای گرفته است. در حالی که چین به دنبال گسترش روابط بلند دامنه با

1. Interdependency
2. Global Dependency
3. Globalized World
4. Collective

منطقه خلیج فارس است، دستگاه اجرایی هند هنوز آموزه^(۱) روشن و دقیقی در مورد سیاست خارجی خود در این منطقه را اعلام نکرده است.

با توجه به واقعیت‌های موجود و با در نظر گرفتن مباحث نظری پیشین، این‌گونه به نظر می‌رسد که مهم‌ترین مانع در گسترش روابط هندوستان با کشورهای منطقه خلیج فارس، در تفاوت ماهوی ساختارهای نظام‌های سیاسی این کشورها نهفته است. در واقع، ساختارهای سنتی حاکم بر کشورهای تولیدکننده انرژی در منطقه خلیج فارس که هنوز بر الگوهای قدیمی تعاملات دوجانبه دولت‌ها و ایجاد «وابستگی متقابل»^(۲) برای حفظ امنیت و منافع ملی خود تاکید دارند، چندان برای هندوستان به‌عنوان یکی از کشورهای مهم مصرف‌کننده انرژی که ساختار سیاسی خود را بر اساس ارزش‌های حاکم بر جامعه بین‌المللی تعریف کرده و به‌دنبال دستیابی به «وابستگی جهانی»^(۳) میان واحدهای سیاسی گوناگون برای تامین امنیت و منافع ملی خود است، سازگاری ندارد. با توجه به این امر، به نظر می‌رسد مهم‌ترین شکاف میان دو طرف، ناشی از تفاوت‌های گفتمانی میان آنها و نیز برداشت‌های متفاوت آنها از ساختار حاکم بر روابط بین‌الملل و ملزومات آن است. بی‌شک مهم‌ترین نتیجه این شکاف، آن بوده که امکان دستیابی به یک رهیافت امنیت انرژی کارآمد میان هند و کشورهای این منطقه را طی دو دهه گذشته ناممکن ساخته است.

به هر حال، در این «دنیای جهانی شده»^(۴) که «امنیت» در هر دو سطح ملی و بین‌المللی به موضوعی «جمعی»^(۵) بدل شده است، روابط دوجانبه بدون در نظر گرفتن واقعیت جایگزین شدن مفهوم «ملت - دولت» با مفهوم نوین «دولت - جامعه جهانی»، نمی‌تواند به تنهایی تامین‌کننده امنیت ملی کشورها باشد.

براساس نظم نوین حاکم بر جهان، ملت‌ها نسبت به تغییر و تحولات در کشورهای هم‌جوار خود که تامین‌کننده منابع حیاتی و خطوط ارتباطی آنها با دیگر نقاط جهان هستند، از خود واکنش نشان می‌دهند. تغییر حکومت‌ها، رخ دادن کودتاها، عملیات نظامی، اختلافات داخلی، بی‌ثباتی، ستیزهای مرزی، گسترش فناوری‌های هسته‌ای و مانند اینها، دیگر اموری داخلی به‌شمار نمی‌آیند و همه کشورها و ملت‌های دارای نفع نیز این رویدادها را به دقت دنبال کرده و

در مورد آنها موضع گیری می کنند. به این ترتیب، آنچه در چارچوب مرزهای سرزمینی کشورهای منطقه خلیج فارس می گذرد، برای منافع هندیان از اهمیت ویژه ای برخوردار شده و آنان در قالب جامعه جهانی، نسبت به این امور رفته رفته در حال واکنش نشان دادن هستند.

از سوی دیگر، باید این نکته را در نظر داشت که فرهنگ راهبردی هند، آمیخته ای از تاریخ و تمدن دیرپای این سرزمین است و مردمانی از گروه های مختلف با آداب و رسوم، زبان ها و مذاهب گوناگون در سراسر شبه قاره را نمایندگی می کند. با توجه به این امر، مهم ترین ابزار در حوزه سیاست خارجی هند برای پیشبرد منافع این کشور در منطقه خلیج فارس، می تواند چنین بنیان گذاشته شود. در سطح خرد، تاکید هندوستان بر میراث تاریخی و فرهنگی مشترک میان مردمان شبه قاره و ساکنان خلیج فارس، می تواند به افزایش نقش هند در یاری دادن به این کشورها برای گذار از الگوهای سنتی به ساختارهای نوین، کمک کند. مروری بر تاریخ طولانی روابط میان این دو منطقه، نشانگر آن است که ایفای چنین نقشی توسط هندوستان در منطقه خلیج فارس، رویداد تازه ای نیست. پیشینه این امر به سده های نوزدهم و بیستم میلادی باز می گردد که هندوستان نقشی کلیدی در طی شدن فرایند گذار سیاسی - اجتماعی کشورهای خلیج فارس، به ویژه ایران، دوران نوین ایفا کرد.

جنبش مشروطه خواهی ایرانیان در ۱۲۸۵ خورشیدی به واسطه عوامل گوناگونی تقویت شد. در میان این عوامل، می توان به نقش نشریات فارسی زبان که در بیرون از کشور چاپ می شدند، اشاره نمود. روزنامه ها که ابزاری مهم برای ارتباط جمعی و آگاهی بخشی به توده ها و فعالان سیاسی بودند، در این دوران از اهمیت ویژه ای در زمینه روشنگری افکار عمومی جامعه ایران برخوردار بودند و آن دسته از نشریات که در خارج از ایران، به ویژه در هندوستان، به دست روشنفکران ایرانی به چاپ می رسیدند، در این مهم نقش شایسته ای ایفا نمودند. با نگرش مقاله های گوناگون و انتقاد جدی از شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه به واسطه فساد حکومت های قاجاری، این نشریات مورد توجه آزادی خواهان داخلی قرار گرفتند. در آن دوران، در هندوستان، ۱۹ روزنامه به زبان فارسی چاپ و پخش می شد که نقشی ویژه در پیشبرد جنبش مشروطه خواهی در ایران داشتند. چاپ این نشریات از ۱۸۲۲ در شهرهای

گوناگون هندوستان، به‌ویژه در کلکته و بمبئی آغاز شد و برای سال‌ها ادامه یافت. از میان نشریات چاپ شده در این دوران، می‌توان به روزنامه *قانون* که توسط سیدجمال‌الدین اسدآبادی، از مبارزان راه قانون‌خواهی در ایران در دوران قاجار، چاپ می‌شد، اشاره کرد.^{۱۳}

به این ترتیب، می‌توان هندوستان را یکی از خاستگاه‌های گسترش دگرگونی‌های فرهنگی و روشنفکری در ایران در آستانه سده بیستم خواند. این حرکت تکاملی سرانجام به تغییر ساختارهای سیاسی و اجتماعی ایران و به بار نشستن جنبش مشروطه‌خواهی و تشکیل نخستین مجلس شورای ملی در ایران انجامید؛ امری که در خاورمیانه آن روزگار، پدیده‌ای نوین به‌شمار می‌آمد. در آن هنگام، ملی‌گرایان هندی که خود از حضور استعمار انگلیس در کشورشان رنج می‌بردند، با وجود دارا بودن گرایش‌های ایدئولوژیک، قومی و مذهبی گوناگون، اعم از آنکه نظامی یا غیرنظامی بودند و دست به اقدامات خشونت‌آمیز می‌زدند یا روش‌های غیرخشونت‌آمیز را برای مبارزه با استعمار برگزیده بودند، و یا آنکه خواستار محدودیت قدرت انگلستان در کشورشان بودند یا ایده استقلال کامل هند را دنبال می‌کردند، همگی مقاومت ایرانیان در برابر سیاست‌های امپریالیستی روسیه و انگلستان و نیز مبارزه با اقتدارگرایی سلسله قاجارها را می‌ستودند و آن را بخشی از مبارزات رهایی‌بخش خود می‌دانستند و میان خود و ایرانیان پیوندی نزدیک می‌دیدند. این گروه‌های ملی‌گرا از تلاش‌های ایرانیان برای برپاداری حکومت قانون در کشور خود، پشتیبانی جدی می‌کردند. افزون بر این، بسیاری از رهبران ملی‌گرایان مسلمان هندی بر این باور بودند که اصلاحات قانونی در ایران می‌تواند پروژه گسترش اسلام‌گرایی مدرن در هندوستان و دیگر کشورهای مسلمان‌نشین را گسترش دهد و ابزاری برای رویارویی با غرب استعمارگر فراهم آورد.^{۱۴}

چندی پس از پیروزی انقلاب مشروطه در ۱۲۸۵ خورشیدی، سال‌های سرکوب آزادی‌خواهان در دوران حکومت رضا شاه پهلوی (۱۳۲۰-۱۳۰۴) آغاز شد. در این دوران، بار دیگر هندوستان به یکی از مهم‌ترین مراکز جذب روشنفکران ایرانی در بیرون از مرزهای این سرزمین بدل شد. برای نمونه، صادق هدایت، یکی از سرشناس‌ترین نویسندگان ایرانی در سطح بین‌المللی، در این دوران به هندوستان رفته و در جمع جامعه زرتشتیان فارسی در بمبئی زندگی کرده و شاهکار خود یعنی *بوف‌کور* که رمانی سورئالیستی و فراواقع‌گرایانه به‌شمار می‌آید و به‌نظر

می‌رسد که درباره شوریدگی و ناامیدی‌های روشنفکری ایرانی در آن زمان بوده است را در این شهر چاپ کرد. این کتاب که در نسخه‌های محدودی در بمبئی چاپ شده بود، تا سال ۱۳۱۶ که هدایت در هندوستان می‌زیست، در حالی تجدید چاپ شد که بر روی آن این عبارت آمده بود: «برای فروش یا چاپ در ایران نیست». کتاب بوف کور بعدها در ۱۳۲۰ برای نخستین بار در تهران در روزنامه/ایران به صورت پاورقی به چاپ رسید و پس از سرنگونی رضاشاه، در شمارگان بالا چاپ شد و تاثیری گسترده بر ادبیات روشنفکری ایران بر جای گذارد.

از سوی دیگر، در ۱۲۸۶ خورشیدی، برای نخستین بار در خاورمیانه، چاه نفت مسجد سلیمان در جنوب غربی ایران کشف شد. در میان پیشتازان کشف نفت در این منطقه، شمار زیادی از مهندسان و کارگران هندی بودند که برای شرکت نفت ایران و انگلیس کار می‌کردند. با ادامه حضور این شرکت در مناطق نفت‌خیز ایران، هندی‌ها نه تنها شروع به آموزش فنی مردان جوان ایرانی کردند، بلکه تفکر سنتی آنان را تغییر داده و آنان را به مقاومت در برابر رفتار غیرانسانی انگلیسی‌ها و تأسیس اتحادیه‌های کارگری برای به دست آوردن حقوق خود، تشویق کردند. در ۱۳۰۱ شمار زیادی از کارگران ایرانی، با پشتیبانی کارکنان هندی این شرکت، نخستین اعتصاب عمومی سراسری در صنعت نفت ایران را برای اعتراض به سیاست‌های کمپانی نفت ایران و انگلیس و دستمزدهای اندک آن، به راه انداختند. سربازان بریتانیایی بسیاری از کارگران ایرانی و رهبران آنان را دستگیر کردند و ۲۰۰۰ هندی نیز از کار اخراج شدند.^{۱۵} با این همه، آنان سرانجام پذیرفتند که ۷۵ درصد به حقوق کارگران بپردازند که دستاورد خوبی در نخستین گام برای کارگران به شمار می‌آمد.

پس از گذشت دهه‌های بسیار، هنوز شمار زیادی از هندیان در بخش‌های گوناگون صنعت نفت و نیز بخش‌های خدماتی و ساختمانی کشورهای حاشیه خلیج فارس کار می‌کنند. از سال ۲۰۰۳ در حدود چهار میلیون کارگر هندی به این منطقه مهاجرت کرده‌اند. اگرچه بیشتر کارگرانی که به این کشورها آمده‌اند کارهای غیرتخصصی یا نیمه تخصصی را انجام می‌دهند، کمیته عالی امور هندیان مهاجر تخمین زده است که در حدود ۲۰ درصد از این نیروی کار را کارمندان و در حدود ۱۰ درصد ایشان را افرادی متخصص تشکیل می‌دهند.^{۱۶} این نکته‌ای بسیار

پراهمیت است که به مطالعه توان مهاجران هندی در ایجاد تغییرات اجتماعی — سیاسی در جوامع منطقه خلیج فارس پرداخته شود.

به این ترتیب، مشارکت فعالانه در جامعه جهانی می تواند یک رهیافت امنیت جمعی را در حوزه های سرمایه گذاری انرژی و انتقال انرژی برای هند فراهم آورد. از این نقطه نظر، برخلاف سیاست های انرژی چین در این منطقه، هندوستان به همراه جامعه جهانی، می تواند تلاش کند تا با ایجاد تغییرات نهادی و تعدیلات ساختاری، هویت مشترکی را بیافریند که پایه هرگونه همکاری در زمینه انرژی در جهان امروز باشد.

نتیجه گیری

تاریخ پسا استعماری هندوستان شاهد گسستی از گذشته و هم زمان با آن، تلاش برای دستیابی پیروزمندانه به روندی برای ملت سازی مدرن در دوران کنونی بوده است. همان طور که دولت پسااستعماری هندوستان در تلاش است وظیفه خطیر ملت سازی را در این کشور به خوبی انجام دهد، دلواپسی های ناشی از تفاوت گسترده میان ساکنان شبه قاره، در مرکز مسایل مربوط به هویت و بقای این دولت جای گرفته است. با این همه، سیاستمداران هندی به خوبی توانسته اند از این گوناگونی در پیکره بندی هویت های مختلف موجود در این سرزمین بهره گرفته و سیاست های امنیت ملی خود را در محیطی نسبی گرایانه و منطبق با هویت ها و ارزش های گوناگون حاکم بر این جامعه، تعریف کنند.

بر این پایه، مقاله حاضر تلاشی بود برای استفاده از نظریه های هویت ساختی اجتماعی به عنوان مبنای تئوریک مطالعه روابط هندوستان با کشورهای منطقه خلیج فارس تا پیوندهای بالقوه میان تعریف هویت از سوی دولت هند و کمکی که این امر به پیشبرد سیاست های انرژی این کشور در خلیج فارس می کند را نشان دهد. نویسنده به ویژه تلاش کرده است تا نشان دهد که چطور اقدامات رهبران هند برای برپاداری، نگهداری و تقویت هویت کنونی دولت هند و گسترش روابط این دولت با دیگر کشورهای جهان، می تواند آنان را توانا در پیشبرد سیاست های امنیت انرژی خود نماید.

در واقع، باید به این نکته توجه داشت که تفاوت های گفتمانی و فرهنگی میان مناطق جنوب

و جنوب غرب آسیا، تنها ریشه در گوناگونی‌های نژادی، مذهبی و یا زبانی ندارد. در واقع، رهیافت‌های ذهنی متفاوت حاکم بر ساختارهای سیاسی این جوامع نیز نقش مهمی در شکل دادن به تضاد منافع ایشان ایفا می‌کنند. بنابراین، تلاش برای نزدیک‌سازی الگوهای حاکمیتی در هر دو سو، می‌تواند موجب گسترش همکاری‌های اقتصادی و افزایش امنیت اقتصادی، به‌ویژه در حوزه تولید و انتقال کالاهای راهبردی مانند نفت خام و گاز طبیعی شود.

با در نظر گرفتن واقعیت‌های موجود، هندوستان با اتکا به ویژگی‌های فرهنگی و تمدنی منحصر به فرد خود و بر پایه روابط تاریخی‌اش با کشورهای حوزه خلیج فارس، می‌تواند نقشی تعیین‌کننده در پیشبرد فرایند پیوند دادن اصول سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حاکم بر این منطقه به ارزش‌های حاکم بر جامعه جهانی ایفا نماید.

این نکته نیز شایسته اشاره است که نباید فرض کرد همکاری میان واحدهای سیاسی گوناگون در چارچوب گفتمان‌های جهانی مسلط، لزوماً موجب از خود بیگانگی برخی جوامع خواهد شد. در واقع، ساختار حکومتی هند و احترامی که این ساختار به گوناگونی فرهنگی و هویتی در این کشور می‌گذارد، نمونه خوبی از تشکیل یکی از متکثرترین جوامع جهان است که در راه رشد و ترقی گام بر می‌دارد. میانه‌روی و سازگاری حاکم بر ساختار سیاسی هند نه تنها زمینه حیات چندگانگی‌های فرهنگی و اجتماعی را در درون این کشور فراهم آورده، بلکه راهی برای پیوند دادن اقتصاد این کشور رو به توسعه به نظام اقتصادی بین‌المللی نیز پدید آورده است. همبستگی با جامعه جهانی و در همان هنگام، پذیرش تنوع و تکثر در درون مرزهای خود، مهم‌ترین درسی است که کشورهای خلیج فارس می‌توانند از سیاست‌های هند بیاموزند و برای پیشبرد برنامه‌های توسعه خود و نیز گسترش روابط با هندوستان، به کار برند.

پاورقی‌ها:

1. Scott Burchill "Realism and Neo-realism," in: Scott Burchill, *Theories of International Relations*, New York, Palgrave Macmillan, 2000, p. 93.
2. Chris Reus-Smit "The Constructivist Turn: Critical Theory after the Cold War," Canberra: National Library of Australia, 1996.
3. Toru Oga, "From Constructivism to Deconstructivism: Theorizing the Construction and Culmination of Identities," UK: University of Essex, 2004, p. 4.
4. Kenneth N. Waltz, *Theory of International Politics*, U.S.: Addison-Wesley Publishing Company, 1979.
5. Alexander Wendt, "Anarchy is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics," *International Organization*, 1992, Vol. 46, pp. 399-403.
6. Martha Finnemore, *National Interests in International Society*, New York: Cornell University Press, 1996, p. 2.
7. Alexander Wendt, *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press, 1999, pp. 29-33; See also: Finnemore, op.cit., pp. 6-7.
8. Paul Skoczylas, "Review of Social Theory of International Politics by Alexander Wendt," 2000, Online Journal for Peace and Conflict Resolution.
9. Robert O. Keohane, *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*, Princeton, Princeton University Press, 1984.
10. 3. Toru Oga, op.cit., p. 6.
11. Alexander Wendt, op.cit., p. 280.
12. Masoud Imani Kalesar, "Caspian Basin Energy Resources and Iran's Foreign Relations with India and Pakistan," *International Politics*, 2009, Vol. 2, No. III.
13. Abbas Sarafraz, "The Role of Persian Newspapers Published in India in the Constitutional Revolution of Iran," *Journal of Subcontinent Researches*, 2010, Vol. 2, No. 2, pp. 53-66.
14. Mansour Bonakdarian, "Iran-India Relations: Qajar Period, Early 20th Century," *Encyclopedia Iranica*, December 15, 2004.
۱۵. الویس ساتون، نفت/ایران، ترجمه رضا رائی طوسی، تهران: انتشارات صابرین، ۱۳۷۲، ص ۷۶.
16. High Level Committee on the Indian Diaspora, *Report on the Indian Diaspora*, New Delhi: Ministry of External Affairs, Government of India, 2002.